

ضدیت علامه حبیبی با سلطنت آل یحیی و استقبال داودخان از شهامت او بمقابل پاکستان



علامه حبیبی (۱۹۱۰-۱۹۸۴)

مقدمه :

سخن گفتن در باره مرحوم علامه حبیبی کاریست بس دشوار. او شخصیتی چند بُعدی بود و باید کارشناسان و متخصصان رشته های مختلف فرهنگ در باره کارهای علامه حبیبی به صورت مشخص صحبت کنند. او هم شاعر بود، هم نویسنده، هم مورخ بود و هم محقق، هم ادبیات شناس بود و هم جامعه شناس. هم سیاست مدان بود و هم در این راه متحمل بسا رنجها و دردها و مشکلات شد. اما شهرت علمی استاد پس از ترک راه پراز سنگلاخ سیاست یعنی بعد از سال ۱۳۴۱ که دوباره به وطن بازگشت و در انجمن تاریخ افغانستان شروع به کار نمود، رونق میگیرد. در اینجا از بحث بر بعد علمی آن شخصیت نامدار صرف نظر میگردد و اندکی از بعد سیاسی اش سخن زده میشود.

بُعد سیاسی علامه حبیبی:

حبیبی، پسر عم و شاگرد مولوی عبد الواسع شهید، شخصیت عالم و راست گوی و ضد انگلیسی بود. مولوی عبدالواسع کسی بود که وقتی رژیم امانی از سوی حبیب الله کلکانی با سقوط مواجه گردید، با وجودیکه چندی پیش از سوی شاه امان الله از کار بیکار و به قندهار برگشته و بیکار بود، میدانست که این کار پراثر دسایس و توطئه های انگلیس صورت گرفته است، بنابراین به مخالفت با حبیب الله و حمایت از شاه امان الله برخاست و فتوایی صادر کرد و در آن حبیب الله را یاغی و متغلب و قطاع الطریق و غیر واجب الاحترام خواند و مردم را برای استقرار دوباره شاه امان الله بر تخت کابل تشویق و ترغیب کرد. وقتی که قندهار از سوی سقویان اشغال و مولوی عبدالواسع را در جمله زندانیان به کابل بردند. حبیب الله کلکانی از مولوی عبدالواسع پرسید که چرا علیه فتوای شرعی صادر کردی و مردم را از اطاعت به من منع نمودی؟ او در جواب گفت: اکنون هم میگویم که تو متغلب و قطاع الطریق استی و باید قطع ید گردی! حبیب الله دستور داد تا او را به دهن توپ بستند و شهید ساختند. استاد حبیبی علت این همه جفاها در حق استاد خود و در حق پدر بزرگ خود و در حق شاه مترقی و عدالت خواه شاه مان الله را زیر سرانگلیس می دانست و این را هم می دانست که سپهسالار نادرخان بنام امان الله و با زور مردم ارگ را گرفته بود، اما بجای شاه امان الله خودش براریکه قدرت تکیه زده و با اشارت انگلیس مشروطه خواهان وطن دوست را یکه یکه نابود کرده و میکند، بنابراین او هم مثل مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرحیم پسر عم و پدر بزرگش از انگلیس و انگلیس مشربان نفرت داشت و تا میتوانست آنها را افشاء و رسوا میکرد.

استاد حبیبی، با چنین ذهنیتی ده سال از بهترین ایام عمر خود را در راه مبارزه با رژیم سلطنتی افغانستان، در تبعید بسر برد (۱۳۳۰-۱۳۴۱ش) و برای افشای ماهیت استبدادی رژیم و دادن آگاهی به مردم و رساندن صدای مردم مظلوم بگوش جهانیان، رنج و مشکلات زیادی را متحمل گشت. او برای رساندن صدای اعتراض هموطنانش دست به

انتشار جریده «آزاد افغانستان» و مجله «جمهوریت ژغ» (صدای جمهوریت) در پاکستان زد واز آن طریق برای آوردن رژیم جمهوری بجای رژیم سلطنتی کارهای درخور توجهی کرد.

در اینجا بمنظور نشان دادن میزان مخالفت و ضدیت حبیبی با رژیم سلطنتی و زبان تبلیغ او برضد دستگاه حاکمه وقت، سرمقاله شماره اول جریده «آزاد افغانستان» را که سالها قبل داکتر حسین بهروز دانشمند افغان از مسکو برای من فرستاده بود، باهم میخوانیم:

«ندای افغانستان آزاد!»

یا خار و خس زمانه را جا رویی یا پست و بلند دهر را سر کوبی
تا چند توان وضع مکرر دیدن عزلی، نصبی، قیامتی، آشوبی

بلی! انقلابی، تحولی، گردشی، جنبشی که اوضاع کشور را دگرگون سازد، مطلوب و هدف ماست. ما انقلابی را میخواهیم و تحولی را مرحبا میگوئیم که ملت افغانستان را از اسارت، استبداد و ذلت حکومت شخصی برهاند و بمعراج آزادی و سعادت اجتماعی و وحدت ملی و ترقیات عصری برساند. میخواهیم مملکت عزیز ما افغانستان، از سر پنجه قهار خاندان ظالم و مستبد یحیی خیل و حکومت خاندانی فعال مایشاء شان نجات یابد. میخواهیم ریشه های منحوس ستمکاران و خدمتگاران این حکومت غیر ملی ازین برآید. میخواهیم تبهکاران و ظالمان را بکیفر کردار شان برسانیم. میخواهیم بر شالوده اسلامیت، عدالت، دموکراسی و مصالح ملی و انسانی خود «حکومت ملی افغانی» را بنیاد گذاریم. میخواهیم در برابر نیروی مدّش استبداد و وحشت، خون خواری و ستمگاری یحیی خیل مقاومت کنیم، پیکار نماییم. قربانی دهیم، و از روح نیاکان آزادی منش و نیکوکار خود یآوری طلبیم و بقوت حق و افغانیت اتکا کنیم. چنین انقلاب و چنین جنبشی را میخواهیم! و تحریک ملی «آزاد افغانستان» که این مجله، ارگن رسمی و ترجمان آن خواهد بود، حامی و موجد چنین قیام ملی برخلاف مستبدین و جفا کاران است!

ملت افغانستان سالهاست که در زیر سلطه یک دسته یغماگران ستم پیشه، ملعبه اغراض و مقاصد سوء شان است. و در دنیایی که نسیم گورای آزادی و دموکراسی بهرگوشه آن میوزد، اینک در سلاسل اسارت و اغلال مذلت و استبداد شخصی افتاده اند، و هر قدر دست و پا میزنند، از سطره ناروای اولیگارشی یحیی خیل رهانی ندارند.

امروز که ملت افغانستان به تمنای دموکراسی و عدالت و حکومت ملی می تپد، و آزادی خواهان در هر گوشه کشور بسیعی وجهد لا ینقطع آغاز کرده اند و صدا های مهیب «انقلاب» از فراز کوهسار افغانستان بگوش میرسد، وظیفه انسانی دنیای عدالت خواه و دیموکرات و مذهب است که این گوشه تاریک و مملکت بد بخت و ملت سیاه روز گار را بنظر غور ببینند و نگذارند در چنین روزگاری که بشر از تمام حقوق انسانی برخوردار است، ملتی بدبخت در چنگال استبداد و سفاکی حکومت شخصی جان بدهد و از تمام حقوق انسانی محروم باشد.

امروز باید نامه نگاران و مبصرین مجامع بین الملل بیابند و ببینند که مردم افغانستان چطور و در تحت کدام شرایط بزیر سر نیزه دژخیم استبداد زندگانی میکنند؟ باید بیابند و ببینند که این ملت سیاه روزگار چگونه مانند انسانهای قرون اولی هنوز هم پوست می پوشند و لباس در خور آدمیت ندارند.

بیانید! ای انسانهای مذهب قرن بیستم! ای کسانی که برای آزادی و آرامی بشر، مناشیر حقوقی را بوجود آوردید، مجامع نگهداری حقوق بشری را تشکیل کردید، و نمی گذارید که انسانهای مظلوم از ستمگاری رنج ببینند، بیانید در بین شما ملتی موجود است که از حقوق انسانی بهره کوچکی هنوز هم ندارد. در کوهساران خود مانند انسانهای وحشی با حیوانات خود یکجا می خسپند، و بگردار ازمنه سیاه، هنوز هم بجای لباس، پوست حیوانات را می پوشد، و از زندگی عصری و مدنیت و تهذیب قطعاً محروم است!

در میان چنین جمعیتی، اشخاصی نیز موجود اند که گوشت و پوست و خون این انسانهای مظلوم و بدبخت کامرانی میکنند، و حیاتی بهتر از عیاشی و رعونت سرمایه داران اروپا و امریکا دارند. نا بود باد! این جور و ستمگاری، نیست باد این افراط و تفریط! آزادی خواهان ملت افغانستان برخلاف این دسته دغا باز و دزدان جامعه قد علم کرده اند و برای چنین ملت مظلوم و مسلوب الحقوق، فداکاری مینمایند، تا بمرحمت و نیروی ایزد توانا، ملت ستمدیده افغان را از این ستم و ناروانی و یغما گری و چپاولگری نجات دهند و حکومتی را در افغانستان بوجود آورند که نماینده مردم و غمخوار عوام، و همدرد و خدمتگار ملت مظلوم افغانستان باشد!

بلی، ما می‌خواهیم پوست پوشان دره های لغمان را بلباس انسانی و بشری در آوریم. ما می‌خواهیم مردم برهنه و گرسنه هزاره جات را نان و لباسی دهیم، می‌خواهیم تمام ملت را از قهر و خشونت این حکومت ظالم و غیر ملی رهایی دهیم. می‌خواهیم هر فرد ملت افغانستان حق داشته باشد که در مقدرات کشور بهره بگیرد و حکومت خود را بدست خود و بسود خود تاسیس نماید!

اینست مرام ما، و اینست هدف سعی و مجاهدت آزاد افغانستان، که بیاری ملت و توفیق خداوند مهربان، با کمال فداکاری بر این سراط مستقیم روانیم. و پیکار ما با نیروی تاریکی و ستمگاری و اهریمنی استبداد و خود سری است. و یقین داریم که اندر این راه دشوار گذار، همدردی بشر عدالت پسند و دیموکرات با ماست، و تو فیک ایزدی نیز با ما همراه است!

خیزید ای ملت غیور افغانستان! قیام مردانه نمانید! آشوبی بر سر ستمگران بپا دارید! دستی از آستین همت فرا کشید! نابود سازید این مسببین ذلت و تباهکاران دودمان یحیی را! نابود سازید تبهکاران را! نیست گردانید یغماگران را! از این بردارید ریشه خیانت کاران را، و یکفیر کردار برسانید، کسانی را که مدت ۲۲ سال خون شما را مکیند.

امروز اگر شما برهنه اید، از دست کیست؟ اگر شما گرسنه اید عامل و مسبب آن کیست؟ اگر مرده های شما در بین ریشقه و علف پیچانده بگور می روند، این حال را کدام اشخاص بسر شما آورده؟ اگر مردها و جوانان زیبای شما بخاک و خون می تپد، و زنان معصوم تان بی پرده و برهنه شده اند T عاملین آن کیانند؟ باری فکر کنید، سر بگریبان سنجش فرو برید، دشمنان ملی، دشمنان آزادی، عاملین بدبختی، مسببین سیه روزی خود را بشناسید!

«آزاد افغانستان» صدای مظلومیت شما را بدنیا خواهد رسانید. احوال فلاکت و بدبختی شما را بدنیانیان [بجهانیان] دیموکرات خواهد گفت. «آزاد افغانستان» کوشش خواهد کرد که درد های جانکاه شما را دیده و داروی برای آن بدست آورد. بلی، «آزاد افغانستان» از شما و برای شما، و همدرد شماست. پس ای ملت نجیب و ای قوم فدا کار! باری تو هم بر خیز! قیام مردانه نما، تنگ به شانه خود گیر، با نیرو، و با قوت مردنگی با پنجه های خشونت و غضب ملی، حقوق خیانت کاران را بفشار!

خیزید که از خیل عدو گرد برآریم بر دار جزا، خاین نامرد بر آریم

چون شیر ژیان، پنجه به آورد برآریم با نسیک بسنیکی، بسدان تند بگردار

انقلاب زنده باد! آزاد افغانستان پاینده باد! [۱]

حبیبی با چنین حملات و انتقادات شدید اللحن، ضدیت و مخالفت خود را با رژیم سلطنتی شروع نمود. و در همین شماره اول مقالات سیاسی و تاریخی و انتقادی تند و تلخ دیگری به آدرس رژیم کابل به نشر رسانده است. به قول مرحوم آصف آهنگ، صلاح الدین سلجوقی یک غزل حافظ را تحریف کرد و در روزنامه های دولتی و همچنان از رادیو کابل به این صورت نشر و پخش کرد:

که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را	صبا به لطف بگو آن غزال زیبا را
تفقدی نکند طوطی شک — رخا را	وطن فروش [۲] که قدش دراز باد چرا
به یاد آر حریفان باده پیمای	تو با حبیب نشینی و باده پیمایی

و حبیبی در جواب هجونامه سلجوقی، این قطعه را در دفاع از خود و مرحوم غبار گفت که بزودی در کابل بر سر زبان ها افتاد:

که سر بکوه و بیابان تو داده ای ما را	فلک به قهر بگو خاندان یحیی را
ریاستی ندهد سبز چشم رسوا را	و ظفروش که جایش بدیره دون بادا
بدام و دانه نگیرند مرغ دانارا	بیول دوست توان صید سرخک زیبا
به چشم سبز شیاطین دیو سیما را	ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
بیاد آر دمی دوست باده پیمای را	چو با صدیق [۳] نشینی و تهمت آغازی

بیاد دوست بدارالامان و بزم بتان

بیول بانک برقصد آورد حمیرا [۴] را

مرحوم علامه حبیبی رساله ای دارد بنام "خلیلی نامه"، در مذمت خلیل الله خلیلی وهجویات او که در سال های تبعید خود آنرا در ۱۹۵۳ در پاکستان سروده و به چاپ رسانده است. چند بیت آن اینجا نقل میشود:

خلیلی ای خلیلی جان من بین	چرا کردی بمن تحقیر و توهین؟
شنیدم این که یک پیغام دادی	وقاحت کردی و دشنام دادی
نه خوی راد مردانست دشنام	بجز اشخاص بی وجدان بدنام
شکر بارت زبان و لیک خاطر	بانواع فضولی هاست ماهر
خدا ایکاش با شعر دلاویز	همی دادت کرکتر، مسلکی نیز
مفتن کوهی! در لمحۀ چشم	بینگیزی هزاران فتنه و خشم
خدا دادت همی ای مرد گمراه	ید طولای فتنه، قد کوتاه
مراچون نیست بایاران سرچنگ	نمی خواهم فتد بر خاطرت رنگ
نمی گویم فزون تر گفت گویت	سخن ها از فضولی های خویت

همین بس اینقدر گفتم و رفتم
ز دشنامت بسی در تاب و تفتم |۱۰|

قسمتی از سرمقاله شماره دوم آزاد افغانستان:

حبیبی شماره دوم «آزاد افغانستان» را بتاريخ ۷ جدی ۱۳۳۰ ش مطابق ۲۹ دسامبر ۱۹۵۱ م در پشاور پاکستان چاپ کرد. حبیبی عنوان آن سرمقاله را «تابعیت افغانی مؤسس آزاد افغانستان» نام گذاشته و در آن علت خروج موقت خود از وطن را توضیح نموده و بر مسئله سلب تابعیت افغانی خود از سوی شورای ملی که برخلاف اعلامیه منشور حقوق بشر جهانی صورت گرفته بود اعتراض میکند. حبیبی، پس از آنکه شرحی در مورد سوابق مأموریت خویش در ریاست اکادمی افغان و فاکولته ادبیات و وزارت معارف و معاونیت ریاست مستقل مطبوعات و سفر های علمی - رسمی به ازبکستان و هند و ایران دارد، هجرت موقت خود را در اواخر دوره شورای هفتم به پاکستان بیان داشته و از اینکه شورای ملی فیصله ای مبنی بر سلب تابعیت او صادر نموده، اینطور می نگارد:

«در مدت ۲۲ سال حکومت دودمان یحیی، من مأمور رسمی دولت بودم و در میدان علم و ادب خدمتی راکه توانسته ام کرده ام که از نظر دانشمندان داخلی و خارجی پوشیده نخواهد بود. ولی از بدو تاسیس حکومت آل یحیی که بنیاد آن بر جور و خود سری و ملت آزاری گذاشته شد، مخالف سیاست داخلی این دودمان غارتگر بودم. و از سال اول جلوس نادر خان مقتول که دشمنه سفک الد ماء ناروا را بجان ملت کشید به مخالفت صریح و علنی آغاز کردم و مقالات من برخلاف این رژیم ظالم از ۱۳۰۹ ش در جریده افغانستان لاهور به امضاء پریشان قندهار نشر میشد. و مدافع اولین حقوق ملی بودم. در سال ۱۳۲۸ که به دوره هفتم شورای ملی وکیل مردم شهر قندهار بودم نیز علناً بر خلاف مظالم انسانیت سوز آل یحیی (علیهم ماعلیهم) در مجلس شورای ملی مقاومت علنی میکردم و تمام مردم کابل که شاهد و ناظر وقایع بودند مطلع اند و کفی بالله شهیدا».

چون دودمان یحیی به هیچ صورتی از صور حاضر نشد که دست ظلم و فشار از گریبان ملت مظلوم افغان بکشد، و یا حقوق ملی مردم را به آنها بدهد؛ بنابراین برای ادامه تحریک آزادی خواهی که ریشه آن در دل فرد فرد ملت افغان محکم است، پارسال (۱۳۳۰ ش) به پاکستان آمدم و اگر در داخل خاک وطن مقاومت علنی مشروع و قانونی از راه تشکیل احزاب سیاسی و پیشبرد این تحریک مقدس میسر بودی هر آینه به کشور دیگر نیامدمی و خاک عزیز افغانستان را پدرود نه گفتمی.

علی ایحال من بصورت قانونی، بدون ارتکاب جرم و جنایت در حالی که وکیل یک شهر بزرگ بودم و پاسپورت مخصوص وزارت خارجه افغانستان (۱۰۱-۴۶۳۵-مورخه ۲۰ / ۸ / ۱۳۲۹) را به امضای معین رسمی وزارت خارجه بشمول اولاد و اطفال بدست داشتم و تذکره های تابعیت رسمی افغانستان نزد من و اولاد کوچکم موجود است، مؤقتاً از خاک وطن بدور افتادیم. حکومت ستمکار بعد از چندی هیاهوی دلخراش را راجع به شخص من در افغانستان براه انداخت و تا که توانست بیشرمانه بذریعه برخی از اربابان اجیر ستمکاری نمود و بالاخره به ستم مطبوعاتی اکتفا نکرد و بصورت عجیبی برخلاف تمام قوانین دنیای متمدن (سازمان ملل) مساله را به شورای حکومتی برد. آقای

داوی رئیس انتصابی شورا بابرخی کاسه لیسان ... از شورای حکومتی امضاء گرفت که گویا سلب تابعیت افغانی مرا نموده باشند و این موضوع را به مطبوعات سرکاری و هیاهوی طولانی قرار دادند...

بیچاره متملق السلطان و وکلای بیسواد (باستثنای بعضی) اقلأ نمی فهمند که سلب تابعیت یکنفر بدون کدام سبب قانونی و بدون خواهش او، اولاً کار شورا که فقط قوه تقنینی است نیست، و شورا نمیتواند کار قوه اجراییه و قضاییه را بنماید و این کار حقوقاً اگر تعلق داشته باشد به قوه موخر الذکر خواهد بود که بعد از محاکمه و طی مراتب ابتدائی و استیناف و یک محکمه قانونی، کسی را از حق تابعیت قانوناً محروم سازد و باز قواء اجرایی آنرا به منصفه عمل گذارد...

این دولت جاهل ووزارت خارجه جاهل و شورای جاهل (باستثنای چند نفر) و متملق السلطنت جاهل و صدراعظم جاهل و بی سواد باید این ماده صریح و واضح الدلالت اعلامیه جهانی حقوق بشر را که وزارت خارجه شان تصدیق و تسلیم کرده است بخوانند.

ماده ۱۵ :

۱ - هرکس حقدار دارد که دارای تابعیت باشد.

۲ - احدی را نمیتوان خود سرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

مطابق این ماده، ترک تابعیت افغانی و یا ادامه آن حق مشروع و ملی و قانونی و انسانی منست، نه از چند نفر هوچی گران غوغائی و متملقان دربار خاقان. هیچکسی نمیتواند شرف افغانیت را از من سلب نماید، درحالی که گذشتگان نامور من در علم و سیاست، استادان و دانش بخشایان این مردمند و در خدمت کشور خود سوابق درخشان دارند و در آن خاک با نام و نشان زندگی کرده اند و اینک در آن خاک خفته اند و برای آن خاک و منافع ملیه آن مردم خونها ریخته اند، من نمی توانم خاندانی که تا ... دیروز به سبب خیانتهای از خاک افغانستان رانده شده بودند، با آن سوانح ننگین و اجنبی پرستی های تاریخی چگونه به خاک افغانستان صادق شدند ولی امثال ما مردم که عمری را در تنویر اذهان و خدمات علمی و ادبی کشور عزیز صرف کرده ایم و زبان مرده و نامرتب «پشتو» را زندگی ادبی و تاریخی بخشیده ایم، به علت اینکه ملت آزاری و ستمگاری و یغما گری و چور و چپاول مسلسل آل یحیی را انتقاد می کنیم ، از شرف افغانیت و وطنیت و ملیت محروم شویم عجباً!

مدتی بر عکس باشد کارها

شحنه را دزدی برد بردارها

علی ای حال امروز یکدسته غدار و خاین که همه مردم افغانستان آنها را خوب شناخته اند، زمام مقدرات ملت را بزور و جبر و اکراه بدست گرفته و میتوانند به ذریعه برخی از هوچی گران بی وجدان و رشوت خواران مشهور امثال صدیق و رشید بی رشد هیاهویی بر پا دارند ولی باید بدانند که یومرلکم و سرلنا...

ما تا وقتی که جان در تن داریم خود را افغان دانسته و این شرف را به قیمت و پول دیگران مانند آل یحیی نمی فروشیم و این عنوان شریف را هیچکس از ما سلب کرده نمی تواند. زندگی ما، خدمات ما، حیات ما، ممات ما، جد و جهد ما، پیکار ما، سعی ما، فکر ما، وقف وطن است که در آن زاده شده ایم. این غیابت مؤقت ما هم برای تامین منافع وطنی است و اگر عشق وطن و افغان محرک این کار نبود، هر آینه لحظه ای از آن خاک پاک دوری نگزیدمی!

گرچه دوریم به یاد تو قدح می نوشیم

بُعد منزل نبود در سفر روحانی

بهر صورت این فداکاری تنها نصیب ما نیست. سابقین ما اندر این راه کشته شدند اظهار حق کردند، حق گفتند.

در زیر تیغ سفاکان خون آشام نیز صدای حق بر آوردند. خون آنان ریخته شد ولی از حق نگذشتند...

مولوی عبدالرحیم جد من در سال (۱۹۹۸ق) در زیارت خرقة شریفه قندهار بدست امیر مستبد وقت به تیغ نیز

کشته نشد؛ ولی در هماندم به امیر چه گفت؟ آیا اورا متغلب و دست نشانده فرنگی نخواند؟ بتاریخ رجوع کنید. باز در سال (۱۳۰۸ ش) مولوی عبد الواسع شهید، عم زاده من به بچه سقاو، باغی و متغلب نگفت و بتوپ آن جاهل سفاک پرانده نشد؟ حالا هم اگر حکومت کنونی که عبارت از یک داره دزدان و رهزنان جاهل و سفاک و ستمگاران ولی به لباس زمامدار و شحنه در آمده اند، مرا طاعی و محروم از حقوق ملت بدانند، باکی نیست و عنقریب خود ملت افغان این مسأله را فیصله میکند که خاین دین و ملت کیست؟ مخرب ملت افغان کیست؟ چپاولگر ثروت ملی کیست؟ مسبب

ذلت ملت کیست؟ دشمن مردم کیست؟ ما یا یحیی خیل؟ این هیا هو وهتاک و بی شرف [بی شرفی] که حکومت شخصی و غیر ملی یحیی خیل بر پا کرده اند، عشق مارا به وطن و ملت مظلوم خویش دو چندان میگرداند.» [۶]

امتناع حبیبی از دستورپاکستان و استقبال داودخان از شہامت او:

موضع گیری خشم آگین و افشاگرانه حبیبی در سال های ۱۳۳۰ ش بر ضد دم و دستگاه سلطنت کابل، مورد توجه حکومت پاکستان قرار داشت و از وی حمایت به عمل می آورد. مگر در سال ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶ میلادی که مناسبات سیاسی افغانستان با پاکستان بر سرمساله «پشتو نستان» به تیرگی تاسرحد لشکرکشی کشید، حکومت پاکستان از حبیبی به عنوان دشمن سیاسی رژیم کابل خواست تا بیرق ملی افغانستان را از فراز قنسلوگری افغانستان در پشاور فرود آورد، اما حبیبی با شہامت افغانی از انجام این کار امتناع ورزید و در نتیجه از حمایت سیاسی آن کشور محروم و تحت فشار و اذیت عمال و جواسیس آنکشور قرار گرفت و جانش در خطر افتاد.

حبیبی هم که منظور حکومت پاکستان را درک میکرد، مرگ مردانه در کشور خود را بر هر عمل ناروای پاکستان ترجیح داد و خود را در سفارت افغانستان در کراچی رسانده پناه سیاسی خواست. سفارت افغانی طبعاً موضوع را از کابل هدایت خواست. صدراعظم وقت افغانستان، سردار محمد داود وقتی از این غرور ملی و شجاعت افغانی حبیبی در برابر اوامر پاکستان مطلع شد، نه تنها از تخریبات گذشته حبیبی علیه خاندان سلطنتی چشم پوشید، بلکه به کوری چشم دشمن، حبیبی را به عنوان آتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در کراچی مقرر کرد. هنوز چند هفته از تقرر حبیبی در آن سفارت نگذشته بود که مناسبات سیاسی افغانستان و پاکستان بجای کشید که به بستن سفارت های دوکشور منجر گردید. دیپلماتان افغانی بکشور باز گشتند اما حکومت پاکستان از خروج حبیبی از آن کشور ممانعت بعمل آورد.

داودخان هم در برابر این عمل پاکستان دستور داد تا محمد اقبال سکرتر اول سفارت پاکستان در کابل را که برادر جنرال ایوب خان، رئیس جمهور پاکستان میشد، نگذارند به پاکستان برود. مگر اینکه حبیبی اول به کابل بیاید و بعد او به کشور خود برگشته میتواند. در نتیجه این تصمیم حکومت افغانستان، پاکستان مجبور شد به حبیبی بدون مزاحمت اجازه خروج بدهد. حبیبی توسط طیاره از کراچی به افغانستان مواصلت کرد و اعضای پشتو تولنه از او در میدان هوایی کابل استقبال کردند. و برادر مارشال ایوب خان بعداً از کابل به پاکستان بازگشت. [۷]

در کابل سردار محمد داود، جوانمردانه از تعقیب، زندان و هرگونه توطئه یی علیه حبیبی در گذشت و برایش مجال کار در انجمن تاریخ افغانستان را داد (۱۳۴۱ش). و از آن پس حبیبی دیگر دنبال سیاست نگشت و به کار های علمی - تحقیقی خود در انجمن تاریخ افغانستان پرداخت و آثار گران بهایی در زمینه تاریخ و ادبیات و هنر و فرهنگ کشور تالیف کرد. و متن های کهن تاریخی و فرهنگی کشور را تحشیه و تعلیق نوشت و بچاپ رسانید که از آن جمله میتوان از طبقات ناصری منهاج السراج جوزجانی و طبقات صوفیه خواجه عبدالله انصاری و اثر گران سنگ «هنر دوره تیموریان هرات»، و زین الاخبار گردیزی و همچنان مهمترین اثر تاریخی یعنی «افغانستان بعد از اسلام» را نام گرفت.

حبیبی بر اثر کارهای پر ثمر علمی - تحقیقاتی خویش بزودی در پوهنتون کابل، مخصوصاً در فاکولته ادبیات که خود مؤسس آن بود، جای مناسبتش را در یافت و به عنوان استاد تاریخ ادبیات پشتو در آن فاکولته به تدریس پرداخت و بدریافت درجه علمی پوهاندی (پروفیسوری) نایل آمد. متعاقباً او بحیث رئیس انجمن تاریخ افغانستان برگزیده شد و پس از آن بحیث مشاور علمی صدارت عظمی در عهد موسی شفیق منسوب گشت.

در جمهوریت داود خان بحیث مشاور وزارت اطلاعات و کلتور و در رژیم تره کی به عنوان عضو اکادمی علوم افغانستان، بکار های علمی خویش ادامه داد و در دوره ببرک کارمل به حیث مشاور وزارت اطلاعات و کلتور موظف شد. ولی چون در نخستین جلسه افتتاحیه «جبهه ملی پدر وطن» از اوخواستند تا سخنرانی کند، او با شہامت افغانی حضور قشون شوروی در افغانستان را یک تجاوز صریح و آشکار خواند و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را با حضور قشون بیگانه در کشور فاقد استقلال تعریف نمود.

بدین ترتیب از فردای آن سخن رانی، استاد حبیبی خانه نشین گشت و تا فوت نمود، اجازه بیرون رفتن از خانه را تا نزد داکتر هم نداشت. و بچرم آن سخنرانی کتاب «جنبش مشروطیت» او که در اصل «نہضت مشروطیت در افغانستان» نام داشت، تا دو سال بعد از چاپ در مطبوعه زندانی ماند. تا آنکه بر اثر تقاضا و یاد آوری های مکرر

پوهاند رشاد و اعضای اکادمی علوم درسیمنار ها از وزیر اطلاعات و کلتور، آن کتاب از مطبعه اجازه خروج و توزیع یافت.

روان آن دانشی مردشاد، شاد و یادش گرامی باد!

پایان

رویکردها:

- [۱]- برگرفته از مقالات ارسالی دکتور محمد حسین بهروز عنوانی من
- [۲]- منظور شاعر از کلمه وطنفروش، غبار بود که قامت افراشته داشت و هدف از حبیب، هم استاد حبیبی بود.
- [۳]- منظور از صدیق ، محمد صدیق خان وزیر است .
- [۴]- حمیرا، اسم خانم سلجوقی و منسوب بخاندان شاهی بود.
- [۵]- خلیلی نامه، از قلم حبیبی، پشاور ۱۹۵۳، ارسالی محمد معصوم هوتک از کانادا
- [۶]- عبدالحمید مبارز ، تحلیل واقعات افغانستان از ۱۹۱۹ تا ۱۹۹۶ م، چاپ ۱۳۷۷ ش، صص ۱۲۲ - ۱۲۳
- [۷] - مبارز، همان اثر، ص ۱۲۴ مقایسه شود با ظهور مشروطیت و قرباتیان استبداد، جلد ۲، ص ۲۴۶